



کباب غاز

نویسنده: محمد علی جمالزاده (پدر داستان نویس ایران) او نخستین مجموعه داستان های کوتاه ایرانی را تحت عنوان یکی بود یکی نبود در سال ۱۳۰۰ منتشر کرد. در این داستان ها به گوشه هایی از زندگی ایرانیان در دوره مشروطه به صورت انتقادی بیان شده است.

آثار او: دار المجانین، سر و ته یک کرباس، تلخ و شیرین، هفت کشور، شور آباد، راه آب نامه، قصه های کوتاه برای بچه های ریش دا و قصه های ما به سر رسیده. جمالزاده در سال ۱۳۷۶ در ژنو چهره در نقاب خاک کشید

زاویه دید: اول شخص

لحن داستان: روایی

موضوع داستان: این داستان براساس ضرب المثل «از ماست که بر ماست» نگاشته شده است. معمولاً در یک جامعه، اقشار اداری از تحصیلات، شعور و آگاهی اجتماعی برخوردار هستند؛ اما گویی این طبقه در روزگار جمالزاده از خرد و اندیشه به دور می باشند. به زودی تحت تأثیر دروغ های مصطفی قرار

گرفته و مدام او را تحسین می کنند مصطفای لات و لوت و آسمان جل، مدیریت جلسه را به عهده گرفته شعر می خواند و حضار او را تشویق و ترغیب می کنند. جمالزاده با زبان عامیانه به شرح این وقایع پرداخته است.

مصطفی: در این داستان نماینده انسان های متظاهر و فرصت طلبی است که از بی خردی و ناآگاهی افراد حاضر سوء استفاده می کند . میهمانان که نماینده طبقه اداری و تحصیل کرده زمان خود هستند. انسان هایی ظاهر بین و دنباله رو هستند. که مصطفی یک لایه قبا آن ها را به بازی گرفته است..

(درون مایه: طنزی انتقادی و اجتماعی در به تصویر کشیدن جامعه دوران پهلوی دوم و نشان دادن گسستگی دو تفکر « سنت و تجدد»)

شخصیت اصلی داستان: (راوی) پس از دریافت یک رتبه شغلی بالاتر قرار است به همکارانش مهمانی بدهد، اما وضعیت مادی و درآمد ماهیانه او جوابگوی پذیرایی بیست و چهار نفر نمی باشد.

اوج داستان: مصطفی اختیار از دست داده شروع به خوردن غاز کرد.

سبک نویسنده: جمالزاده به عنوان یک منتقد اجتماعی و اصلاحگر سعی کرده است با نثری طنزآمیز و استفاده از تشبیهات ، استعارات ، کنایات و اصطلاحات و ضرب المثل های عامیانه تصویری از شیوه تفکر و زندگی کارمند جامعه سنتی آن دوران را پیش روی خواننده قرار دهد. (نثر او طنزی انتقادی و اجتماعی است)

معنی لغات دشوار ، کنایات و آرایه ها

ترفیعی: ارتقا یافتن ، رتبه گرفتن

ترفیعی رتبه: بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او

هم قطارها: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف

هستند. هم کارها و هم ردیف ها صحیح: درست و حسابی ، عالی

ولیمه: طعامی که در مهمانی یا عروسی می دهند.

نوش جان نموده: کنایه از خوردن

بند دوم

زد : اتفاقاً ، از قضا ، قید (کنایه از اتفاق افتادن) عیال : زن و همسر
در میان گذاشتن: کنایه از مطرح کردن

درست جلوشان در آیی : کنایه از باید رعایت کامل آداب و رسوم مهمانی را برگزار کنی و بخوبی پذیرایی کنی ، سنگ تمام گذاشتن ، آبرومندانه پذیرایی کردن

بند سوم

مالیه : وضع مالی

خرت و پرت : مجموعه ای از اشیا و وسایل و خرده ریزهای بی ارزش (مركب اتباعی)
مركب اتباعی : به ترکیب هایی که در آن ها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید مرکب اتباعی یا اتباع گویند .

تنها : فقط وعده بگیر : دعوت کن مابقی : بقیه

نقداً : فعلاً خط بکش : کنایه از نادیده گرفتن ، صرف نظر کردن

بگذار سماق بمکند : کنایه از انتظار بیهوده کشیدن ، در انتظار گذاشتن ، سر کار گذاشتن

آزگار : مدتی دراز و بطور مداوم ، یک سال طولانی

چنین پایی می افتد : کنایه از چنین فرصتی پیش آید

شکم ها را صابون زده اند : کنایه از وعده و وعید دادن به خود ، دل خوش کردن

وعده : نوید ، مژده وعید : وعده ی بد ، تهدید

وعده و وعید : تضاد

ساعت شماری می کنند : کنایه از انتظار کشیدن ، شدیداً منتظر بودن

لوازم عاریه : آنچه از کسی برای رفع احتیاج بگیرند و پس از رفع نیاز پس دهند .

بند چهارم :

اوقات کسی تلخ بودن: کنایه از خشمگین، آزرده و افسرده بودن ، اوقات تلخ: حس آمیزی / سر:

مجاز از ذهن / خیال را از سر بیرون کردن: کنایه از فراموش کردن

شکوم : شکون : چیزی را به فال نیک گرفتن ، میمنت ، خجستگی ، فرایند واجی ابدال موافقت کرد :

همراهی کرد

بند پنج:

معهود : عهد کرده شده ، متداول ، معمول دو رنگ : دو نوع ، دو جور، رنگ: ممیز است

مخلّفات : موارد فرعی سر سفره مثل ماست و ترشی و گرم و نرم : جناس ناقص اختلافی

مخلفات: چیزی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی در کنار آن قرار میگیرد / عیال: همسر، زن و فرزند .

صفحه ۱۳۳ بند اول:

دیلاقی: آدم دراز و بی قد و قواره، «ی» وحدت و نکره

شرفیاب شده است: آمده است

لات ولوت: فقیر و بیچاره، ولگرد و بیکار

آسمان جل: کنایه از بی جا و مکان بودن، کسی که رواندازش آسمان و زیراندازش زمین است .

جل: پوششی بی ارزش معمولاً به صورت رو یا زیر انداز بی ارزش که روی الاغ می اندازند .

بی دست و پا: کنایه از بی عرضه

پخمه: کودن و ابله، خنگ و نفهم، شخص کودن، پیه، چلمن، ساده

بدریخت: زشت، بدقیافه / بدقواره: آنکه یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد، بدترکیب

بند دوم:

شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن: کنایه از دور کردن مزاحمت کسی

غول بی شاخ و دم: استعاره از مصطفی / سر: مجاز از وجود / شر کسی را کندن: کنایه از رها شدن،

خلاص شدن / هفت قرآن به میان: کنایه از اینکه قرآن با قرائت های هفتگانه اش سپری برای

جلوگیری از رسیدن

گرفتاری ها به ما پدید آورد (ماشاء الله هفت قرآن به میان: دعایی است که برای پرهیز از چشم

زخم گویند، برای پرهیز از بدی یا دور شدن مصیبت، این جمله را به صورت دعا می خوانند، معادل

امروزی آن: گوش شیطان کر

/ گل به سر زدن: کنایه از هر کاری کردی برای خودت کردی، ضرر و نفعش به خودت باز می گردد /

لهذا: برای همین، ازین رو / ماشاءالله: آنچه خدا خواست / تک و پوزش: دک و پوز، به طنز ظاهر

شخص به ویژه سر

به من دخلی ندارد: به من مربوط نیست

ماشاء الله هفت قرآن به میان: دعایی است که برای پرهیز از چشم زخم گویند، برای پرهیز از بدی یا

دور شدن مصیبت (کنایه از دور ماندن از رویدادی ناخوشایند)، این جمله را به صورت دعا می

خوانند، معادل امروزی آن: گوش شیطان کر

هر گلی هست به سر خودتان بزنید: کنایه از نتیجه کار عاید خودت می شود

یا خیر و شر این موضوع با خودت است: . تمثیل است

لابد : حتماً

چنین روز مبارکی صلۀ ارحام نکنی کی خواهی کرد ؟ : استفهام انکاری

پای برهنه: کنایه از فقیر و بی چیز

صلۀ ارحام : دیدار اقوام

سرش را خم کرده است . : چهار جزیی مفعول و مسند

واتر قیده اند : تنزل کرده است ، به عقب برگشته اند (کنایه از تنزل کردن، پس رفتن)

(تک : دک : فرایند واجی ابدال) تک و پوز : دک و پوز : سر و دهان، (کنایه از ظاهر شخص به ویژه

سر و صورت)

گریه تر : زشت تر گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده بود : تشبیه

گردن او : مشبّه مثل : ادات تشبیه غاز : مشبّه به وجه شبه : درازی گردن

شیء عجاب : تلمیح و اشاره دارد به امری شگفت و تضمین آیه ی ۵ سوره ی ص «ان هذا

لشیء عجاب»

هراسان : وحشت زده خاک به سرم : کنایه از بدبخت و بیچاره و مضطر شدن

دیدم حرف حسابی است : حرف منطقی است

بد غفلتی : فراموش کردن ، اشتباه کردن ، بی خبر گشتن ، نادانستن چیزی ،

بند سوم :

حُسن : خوبی سر به مهر : کنایه از دست نخورده

حقاً : قید تأکید

صفحة ۱۳۴ بند اول:

هیچ برو برگرد نداشت : کنایه از این که قطعی و حتمی بود

استشاره : رأی زدن ، مشورت کردن

چاره ای منحصر به فرد : تنها راه نجات و چاره ، راه حل

منحصر به فرد : صفت برای چاره

دست و پا کنیم : کنایه از فراهم کنیم .

چلمن : کسی که زود فریب بخورد ، نالایق و بی دست و پا

شکستن گردن رستم : کنایه از انجام امری بسیار دشوار ، کار سخت و بزرگ و محال را انجام دادن

از دستش ساخته است : مجازاً توانایی دارد ، از دستش بر می آید
چند مرده حلاجی : کنایه از این که چقدر توانایی داری
حلاج : پنبه زن از زیر سنگ هم شده : کنایه از هر طور شده ، به سختی هم که شده
عادت معهود : مطابق معمول مبلغی : کمی ، اندکی
سرخ و سیاه شدن : کنایه از خجالت کشیدن
{ صدایش بریده بریده مثل صدای قلیانی که آبش را کم و زیاد کنند : تشبیه }
صدایش : مشبه بریده بریده : وجه شبه
صدای قلیان : مشبه به بریده بریده : با لکنت { اگرچه این قسمت داخل گروه از متن اصلی
کتاب حذف شده ولی برای درک ترکیب «نی پیچ حلقوم» اشاره کردیم
کم و زیاد : تضاد نی پیچ : مشبه به حلقوم : مشبه
نی پیچ حلقوم : اضافه تشبیهی نی پیچ و قلیان : مراعات نظیر
عید و قید : جناس ناقص اختلافی
باید قید غاز را به کلی زد و از این خیال به کلی منصرف شد : دو جمله مترادف
کنایه از منصرف شدن از چیزی یا کاری
استیصال : ناچاری و درماندگی
چه خاکی بر سرم بریزم : کنایه از مواجهه با این بدبختی چه کاری باید انجام بدهم
مختارید : صاحب اختیارید میهمانی : مجازاً دعوت به مهمانی
میهمانی را پس می خواندید : پس می گرفتید
خودتان را به ناخوشی بزنید . بزنید : مجازاً نشان بدهید
طیب : دکتر قدغن کرده : منع کرده ، نهی کرده
رفقا : دوستان بچه قنداقی که نیستند : کنایه از این که می فهمند .
مثل بچه آدم باور کنند : بلافاصله بپذیرند و با من درگیر نشوند .
صفحه ۱۳۴ بند دوم:
پاپی می شوند : کنایه از در امری اصرار کردن ، مُصر شدن ، پی گیر شدن
حسابش را کف دستش بگذاریم : کنایه از این که تنبیه و مجازاش کنیم .
بند سوم:
پرت و پلا : کنایه از بیهوده و بی معنی ، مرکب اتباعی
دیدم زیاد پرت و پلا می گوید : (دیدم می گوید : حس آمیزی)
هزار سال به این سال ها : دعا برای طول عمر

شیوه ای سوار کرد : کنایه از به کار بردن نیرنگ و فریب .
بند چهارم :

بادی : آغاز ، اسم فاعل از بدأ به معنی شروع کننده

بی پا و بی معنی به نظر رسیدن : کنایه از بی معنی و غیر منطقی و بی پایه به نظر رسیدن

خفایا : ج خفیه ، به معنی نهان ها خفایا ی خاطر : در جاهای پنهان ذهن

مخیله : جای خیال در ذهن نشخوار کردن : کنایه از مرور کردن

نا معقول : غیر منطقی سرسری گرفتن : کنایه از اهمیّت ندادن

ستاره ضعیف : استعاره از امید

ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت : تشبیه

درویش را به شبستان تشبیه کرده است .

صفحه ۱۳۵: تصویر

صفحه ۱۳۶: ابتداول:

شبستان : قسمتی از مسجد های بزرگ که دارای سقف است ، خوابگاه ، حرم سرا

سر دماغ آدمم : کنایه از به شوق آمدن و سر حال شدن

این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد : کنایه از حل شدن مشکل

گره : استعاره از مشکل (دست نخورده ماندن غاز)

بند دوم:

جانی گرفت : کنایه از نیرویی گرفت ، در این جا یعنی امیدوار شد

دستگیرش نشده بود : کنایه از این که ماجرا را نفهمیده بود

دستگیر شدن : کنایه از متوجه موضوعی شدن

مهار شتر را به کدام جانب می خواهم بکشم : کنایه از تصمیم خاصی گرفتن

گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و و مهار شتر را به کدام جانب می

خواهم بکشم : کنایه از این که نفهمیده مقصود من چیست و چه هدفی در سر دارم

شتر : استعاره از سخن وجنات : جمع وجنه ، رخسار

نمودار : نمایان با قلبا و باقلوا : فرآیند واجی ابدال

سوغات و باقلبا : مراعات نظیر

بند سوم:

معوج : ناراست ، خمیده ، منحرف ، متمایل به یک سو ، یک ور

جویده جویده : بریده بریده ، (کنایه از با لکنت زبان و گنگ سخن گفتن)

شکم ما جا ندار: کنایه از سیر بودن

بُرُوز : اظهار ، ابراز ، آشکار کردن غیر مترقبه : غیر منتظره ، ناگهانی

مهلت : فرصت الا والله : قید تأکید

نو نوار : در اصل نونوا (نوای نو) بوده است و در اصطلاح محاوره ای به معنی شیک و مرتب است . کسی که تهیدست بوده و سر و وضعی درست نداشته به سبب اتّفاقی یا انعام و بخششی به نوایی رسیده و سر و وضع خود را تغییر داده و زندگیش را سامان بخشیده است .

نوار (= نوا) : ساز و برگ ، توشه ی زندگی ، وضع زندگی

مَلْتَفَت : متوجّه مقدمات : تدارکات اولیه (پیش غذا

ای بابا دستم به دامنجان : کنایه از پناه آوردن

گاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است : تمثیل و کنایه از به فکر سلامتی خود بودن . یعنی اگر غذا از جیب شما نیست اقلّاً به فکر سلامتی خود باشید . (نباید معده خود را با زیاد خوردن رنج بدهیم) .

کاهدان و گاه : تناسب یا مراعات نظیر نیست و است : تضاد

گاه : استعاره از غذا کاهدان : استعاره از شکم

استدعا : تقاضا دوری : خورشت خوری ، بشقاب مقعر بزرگ

دلی از عزا در آوریم : کنایه از سیر شدن ، پس از گرسنگی به غذای مفصلی رسیدن ، خوب از خود پذیرایی کردن ؛ کنایه از برداشتن ممنوعیت و محدودیت و رسیدن به آزادی . (تمثیل

وبال : مایه سختی و عذاب

وبال جانت گردیم : تحمل دردسر و سختی ما به گردن تو می افتد ، برایت دردسر ایجاد می کنیم

ابا وامتناع : خودداری کردن (مترادف)

بند چهارم:

با دهن باز : کنایه از متعجب بودن

پوزخند نمکینی زد : لبخندی که به قصد انکار و تحقیر و یا استهزا زنند . حس آمیزی

دستگیرم شد : کنایه از متوجّه موضوع شدم ، فهمیدم

بر شد : حفظ شد تبدیل : تغییر دادن

تخلّف کردن : سرپیچی ، بدون این که کسی از دیگری وابماند ، بدون معطلی

صفحه ۱۳۷ بند اول:

در صرف کردن صیغه بلعت اهتمام تامی داشتند : کنایه از با ولع و کامل خوردن ، حسابی در صرف کردن از دل و جان مایه گذاشتند .

صرف : ایهام تناسب : (۱) خوردن ، میل کردن ، (۲) بخشی از علم قواعد عربی (صرف - نحو) صرف کردن ، با بلعت و صیغه تناسب دارد .

بلعت : خوردن

اهتمام تام : از دل و جان مایه گذاشتن ، نهایت کوشش را به کار بردن ، از چیزی فروگذار نمی کردن
خرامان چو طاووس مست وارد شد : کنایه از خود بی خود شدن ، اشاره به مغرور شدن مصطفی (تشبیه)

او : مشبّه (محذوف) طاووس مست : مشبّه به وجه شبه : خرامان رفتن
طاووس : نماد غرور

قالب بدنش درآمده بود : کنایه از اندازه و متناسب او شده بود .

گویی : مثل این که (قید تشبیه درزی ازل : اولین خیاط (کنایه از خدا)
درزی : خیاط ازل : زمانی که آغاز ندارد ازل و ابد : تضاد
بند دوم:

متانت : وقار ، سنگینی دلربایی : دلبری

برگزار کرد : بر پا داشت ، سپری کرد ، بر پا داشتن

فاضل : دانشمند لایق : شایسته مقررّه : معین شده ، اصلی

وظایف مقررّه : وظایفی که به عهده اش گذاشته بودم ، وظایفی که قرار بود انجام دهد

مسرور : مشعوف معهود : عهد کرده شده ، سفارش شده آسوده : راحت

بند سوم:

تذکار : یاد آوری سرسوزنی : کنایه از مقدار کمی

قصور : ج قصر ، کوتاهی جایز نمی شمردند : منظور پیوسته و با اشتهای تمام خوردن است .

چانه اش گرم شده بود : کنایه از پر حرفی کردن حرّافی : پر حرفی

بذله : لطیفه ، شوخی لطیفه : نکته باریک و ظریف ، گفتن چیزی که خنده دار است

نوک جمع را چیده بود : کنایه از اجازه حرف زدن به کسی را نمی داد ، همه را به سکوت واداشته بود.

بلا معارض : بی رقیب

بی چشم و رو : کنایه از پُر رو

بر منکرش لعنت بفرستم : کنایه از باور داشتن و یقین داشتن

همه گوش شده بودند ایشان زبان : کنایه از این که همه گوش می کردند و او فقط حرف می زد .

همه : مشبّه گوش : مشبّه به ایشان : مشبّه

زبان : مشبّه به تنبوشه : استعاره از حلقوم

بلعیدن و لقمه : مراعات نظیر بلعیدن و بیرون دادن : تضاد

قلنبه : برجسته ، برآمده ، درشت قلنبه گو : کسی که سخنان مغلق (: پیچیده) و نامستعمل می گوید .

قلنبه و لقمه : سجع بیرون دادن حرف های قلنبه : کنایه از حرف های عجیب و شگفت بند چهارم:

فریاد و فغان : مترادف مرحبا و آفرین : مترادف

فریاد و فغان مرحبا به آسمان بلند شد : کنایه از این که او را تحسین کردند .

کبادۀ شعر و ادب می کشید : ادّعی شاعری می کرد .

محظوظ : بهره مند ، متمتع جبهه : پیشانی

به رسم تحقیر چین به صورت انداخته : کنایه از اظهار ناراحتی کردن .

چین به صورت انداختن : کنایه از اخم کردن زواید : جمع زائد

تخلّص : نام شاعری

ادیب پیشاوری : (۱۳۴۹-۱۲۶۰ هـ . ق .) سیّد احمد بن شهاب الدّین پیشاوری شاعر مشهور دوره

قاجار بود . وی دوران زندگی اش را در تحصیل علم و تزکیه نفس سپری کرد . دیوان اشعار وی به

چاپ رسیده است .

مأ لوف : مأنوس ، مونس

کاسه کوزه یکی شده بودیم : کنایه از خیلی صمیمی شده بودیم ، خودمانی شده بودیم .

استعمال : استفاده

اثنا : جمع مکسر ثنی ، میانه ها سرسرا : حال ، راهروی ساختمان

صفحة ۱۳۸ بند اول:

احتمال می دهم : ممکن است . وزیر داخله : وزیر کشور

نمره غلطی بود : شماره تلفن اشتباهی بود .

زبان بی زبانی نگاه : آن چه به به تکلم نیاید و نمودار میل درونی باشد . این کنایه برای موارد منفی به

کار می رود .

زبان بی زبانی نگاه : پارادوکس ، تشخیص

حقّش را کف دستش می گذاشتم : کنایه از جبران عمل کسی ، پاسخ مناسبی به رفتار کسی دادن .

زبان نگاه : اضافه استعاری

شستش خبردار شده بود : کنایه از بو بردن از قضیه ، مطلع شدن ، تمثیل

چشمش مثل مرغ سر بریده مدام درروی میز از این بشقاب به آن بشقاب می دوید . (تشبیه و تشخیص چشمش : مشبه

مرغ سر بریده : مشبه به کاینات : موجودات جهان ، مجازاً میهمان ها
بند دوم ، خطّ دوم :

دلّم می تپد : کنایه از ترس و اضطراب خادم : خدمتگزار
قاب : دیس ، بشقاب بزرگ فربه : چاق برشته : سرخ شده
بند سوم :

شش دانگ حواسّم : کنایه از تمام حواسم

بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از کف برود : کنایه از: از خود بی خود شدن ، از دست دادن اراده و اختیار

تلمیح دارد به کلامی از گلستان سعدی در دیباچه : « بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت .»

سرش توی حساب بود : کنایه از این که حواسش جمع و متوجه موضوع بود ، عاقل و کاردان بود .
تصدیق بفرمایید این یک دم را خوش نخوانده : کنایه از عمل مناسبی را نداشت .
سر ناسازگاری و ناهمراهی داشت .

آیا حالا هم وقت آوردن غاز است ؟ : استفهام انکاری

تا خرخره خوردن : کنایه از این که بیش از اندازه خوردن.

ولو : حتی مائده : غذا

معدۀ انسان : مشبه گاو خونی زنده رود : مشبه به پر نشدن : وجه شبه
بی بر و برگرد : کنایه از قطعی و به طور حتم

در محظور : در تنگنا افتادن ، رودر بایستی تظاهرات : اعمال ، کارها

شخص شخیصی : جناس ناقص افزایشی شخیصی : بزرگ و ارجمندی

دو دل مانده بود : کنایه از شک و تردید داشتن

دوخته شده بود : مجازاً خیره شده بود .

توطئه ما دارد می ماسد : کنایه از نقشه ما گرفت ، به هدف رسیدیم

زیر بغلش بگیرم : کنایه از کمک کردن به کسی ، حمایت کردن

دست و پا کنم : کنایه از آماده کنم .

حفظ ظاهر و خالی نبودن عریضه : کنایه از وجود زمینه مصنوعی .

بی یار و یاور : جناس ناقص اشتقاقی حیوان بی یار و یاور : تشخیص

یک ریز : پیوسته ، دائماً
دماغش نسوزد : کنایه از ضایع نشود .
بی حیا : بی شرم ، پُرو ، دو رو : منافق
اصرار : پافشاری انکار : نپذیرفتن اصرار و انکار : سجع و تضاد
هوادار تمامیت و عدم تجاوز به آن گردیدند : کنایه از خواهان این شدند که غاز دست نخورده باقی
بماند .

صفحه ۱۳۹

در رفت : خارج شد

برغان : نام روستایی در کرج که آلودگی مرغوب است .

منحصراً : فقط ، تنها ، قید

غفلتاً فنرش در رفته باشد : کنایه از بی اختیاری

به نیش کشید : کنایه از خورد نیش : مجازاً دندان

روا نیست : شایسته نیست

روی کسی را به زمین انداختن : کنایه از رد کردن سخن کسی

مختصر : کم

مانند قحطی زدگان : تشبیه ، کنایه از با ولع شروع به خوردن غاز کردن

در یک چشم به هم زدن : کنایه از در یک لحظه ، یک آن

گوشت واستخوان غاز مرده : مشبّه و تشخیص گوشت واستخوان شتر : مشبّه به

در کمرکش : پیچ و خم حلقوم مهمان ها ، اضافه تشبیهی

کتل : تل بلند گردنه یک دو جین شکم : اضافه تشبیهی

مضغ : آسیا کردن ، غذا را زیر دندان جویدن بلع : قورت دادن ، فرو بردن

هضم : تحلیل رفتن

حلقوم ، شکم ، روده با مضغ ، بلع ، هضم : لف ونشر مرتّب ، مراعات نظیر

رندان کلکش را کنده بودند : کنایه از تمامش را خوردند

غازی قدم به عالم وجود ننهاده بود : انگار غازی وجود نداشت کنایه از این که از غاز چیزی باقی نماند

این مخلوقات گویی استخوان خور خلق شده بودند . : اغراق ، واج آرای صامت / خ /

یدکی : کمکی ، صفت نسبی ، یک خروار : کنایه از مقدار زیاد هر چیز ، خروار : مجازاً از کثرت

یک خروار گوشت و پوست و ... : اغراق

بقولات : ج بقول (نخود و عدس و لوبیا) جمع الجمع

حبوبات : جمع حبوب جمع الجمع

ته بشقاب ها را هم لیسیده اند : کنایه از تمام و کمال خورده اند

تمام و کمال : قید راست و حسابی : قید

از سر نو : قید لخت لخت : تگه تگه

جماعت کرکس صفت : کنایه از مرده خور

کأن لم یکن شیئاً مذکوراً : چیزی که قابل ذکر نبود ، تضمین آیه اول سوره ی دهر

گورستان شکم : اضافه ی تشبیهی

مرا می گویی : اگر می خواهی از حال من خبر داشته باشی

هولناک : ترسناک

آب به دهانم خشک شده : با نهایت حیرت و سرگردانی یا خجالت کشیدن ، در این جا کنایه از

ترسیدن

زورکی : صفت

خوشامد گویی های ساختگی : تعارف های ظاهری و شاه عبدالعظیمی

کاری از دستم ساخته نبود : کنایه از توانایی انجام کاری را نداشتم

بند دوم :

بحبوحه : حین ، اثنا ، میان ، وسط زوال : نیستی ، نابودی

فلک بوقلمون : کنایه از روزگار ناپایدار (چه حالت آن زود به زود تغییر می کند).

بوقلمون : مجازاً رنگ به رنگ شدن و ناپایداری شقاوت : بد جنسی

جهان پتیاره : جهان پلید ، بدکاره ، اهریمنی ، تشخیص

وقاحت : بی شرمی بد قواره : بد هیکل شخصاً : قید

صفحة ۱۴۰

یارو : وقتی برای کسی ارزش قائل نباشی به کار می رود .

حساب کار را کرد : کنایه از آگاه شدن

سرسوزنی خود را از تک و تا بیندازد : کنایه از این که بدون آن که به روی خود بیاورد ، از رفتار قبلی

خود دست بر دارد ، خودش را نباخت .

دل به دریا زد : کنایه از جرئت کردن

به مجرد این که : به محض این که

کشیده آب نکشیده : کنایه از کشیده صدا دار و آبدار

طنین انداز : منعکس شدن معیت : همراهی

ما يتعلّق به : آنچه به آن وابسته است
تا حلقوم بلعیده : کنایه از به حدّ اشباع خورده
دین وایمان را باختی : کنایه از اختیارت را از دست دادی
چون تویی را صندوقچهٔ سرّ خود قرار داده بودم : تشبیه
نارو زدی : مکر و حيله به کار بردن
ناز شستنت : کنایه از بهترین پاداش ، نوش جانن این هم جایزه ات
نثارش کردم : به او بخشیدم
هویدا : آشکار نفس زنان و هق هق کنان : مضطرب شده
من چه گناهی دارم ؟ مگر یادتان رفته ؟ کی گفته بودید ؟ : استفهام انکاری
قرار ومدار : مرکب اتباعی تصدیق بفرمایید : قبول کنید
بند پنجم :

چشمم جایی را نمی دید : کنایه از شدت عصبانیت
غلیان : جوشش ، جوش و خروش شاخ در می آورد : کنایه از متعجب شدن
قشر : لایه ی پوست تصنّعی : ساختگی ، ظاهری
جوان نمک شناس : مشبّه مانند : ادات تشبیه
موشی که از خمرهٔ روغن بیرون کشیده باشند : مشبّه به
چپ وراست : تضاد
خوش مشربی : خوش سخنی ، خوش محضری
فضل و کمال : دانش و برتری چیزها : مفعول
با کمال بی چشم و رویی : کنایه از نهایت پررویی
خم به ابرو بیاورم : کنایه از ناراحت شدن
همه را به غلط دادم : شماره تلفن را به همهٔ آن ها اشتباهی دادم
متفرّعات : وابستگی ها و توابع به انضمام : به اضافه ی
ما یحتوی : آنچه درون چیزی است (مصطفی
چون تیری که از شست رفته باشد : کنایه از دست دادن فرصت و امکان جبران یک عمل انجام شده ،
تمثیل
بلند پایه : ارزشمند

از ماست که بر ماست : تمثیل تضمین بیت ناصر خسرو :
« زی تیر نظر کرد و پر خویش بر آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست »

پشت دستم را داغ کردم : کنایه از عبرت گرفتم و توبه کردم ، عهد سخت و محکم بستم .
کنایه : پوشیده سخن گفتن درباره امری ، جمله ای با دو معنا : نزدیک و دور که معنی نزدیک منظور
نویسنده را نمی رساند



روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
واندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت
امروز همه روی زمین زیر پر ماست
بر اوج فلک چون بپریم از نظر تیز
می بینم اگر ذره ای اندر ته دریاست
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد
جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
بنگر که ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی
تیری ز قضاو قدر انداخت بر او راست
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز
وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست

« زی تیر نظر کرد و پر خویش بر آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست »